

برادر ادب عالم علی محمد
طیلسی لوی محمد
اکتوبر ۱۳۳۷
در سید رضوی

خواجه صاحب

بکلیج کلاجه

قصیده ایست مصنوع

در مع خواجه غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید سلطان آذربایجان
که در ایران بست و یکم ماه رمضان ۱۳۳۷ هجری کشته شد

منصفیات

خواجه جمال الدین سلمان ساوجی رحمة الله علیه

مرتبه سید عبداللہ رضوی ساکن شاه گنج اگره

در مطبع نامی شمسی پریا گره حلبه طبع پوشید

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE297

بدرج البحار

٤١٩٣٣

مطبوعه مرتبه اول ۱۹۳۲ء

تعداد پانصد

پہستین

مقدمہ

سبحان اللہ چہ بحر مواجیت ازرف وچہ بحر خانہ ایست شکر ف کہ لالی آپد کیش روشن و نکارهای رنگینش گلشن وہ
 چہ قصیدہ ایست عزاد از عیوب الکلام سیرا موزون و مصنوع بصنائع و بدائع کوناگون موضوع و مطبوع بحتایق و وقایق
 بوقلمون از شحات خانہ معجز شامہ خواجہ جمال الدین المتخلص سلمان ابن خواجہ علاء الدین محمد ساوجبی بود حال کجا
 از دیوانش مفتود سالیان دراز ہمدین خیالهای دور از کار می بودم و عبت راہ تجسس می پیمودم ناگاہ روزی از روز ہا بریدی از
 دارالتسور بھرت پور از در و آمد و راحت نامہ جعفری و مہجولش دو نانہامی قلمی برسم رہ آورد و قبضش گرفتہ رفت یکے نشر
 از بیان صنائع و بدائع لفظی و معنوی مہمور و دیگرے نظم از جواہر زواہر مثلہ صنائع و عروض و قافیہ موفور بیاض صفحاش
 در صفای روشن و رنگینی حروفاتش از سرخی گلشن عظم نک شد و اسپم لک چون نیک نکا و کردم دیدم کہ ہمان قصیدہ ایست
 کہ از دیر یا از تجسس و نمی یافتہ خوشوقت شدم و ہمت بر تنویدش برکاشتہم کہ بوقت نظر معلوم شد کہ از کم استعدادی کاتب این نسخہ
 مسموخ است و برہ صرف اوقات بے سود آخر بپوس شدم و در صمد و مہول نسخہ دیگر در آمدہ دوازہ سال بر آن در گذشت و کوہر
 مقصود بدست نیامد ہمدین مدت از سفرهای عراق و عجم و عرب و شام و اسکندریہ فارغ شدم و بتقدیر یاری دی از در سہ مال دولہ
 آنکلیس ترک تعلق کنتم و گذارم در لاہور افتاد۔ چو در دربار دربار امیر کبیر والا شان ہموالکان جناب مستطاب از رقبات عالیات
 آئمہ احد عشر نواب الحاج فتحعلی خان صاحب فریکاش سہی آئی آئی کہ م پ ن ن ی ان او دین ان ڈین
 ان ان م پ آئی کر رئیس اعظم لاہور و پنجاب و یکے از تعلق داران اودہ شریف حضور می حاصل شد

در بین مجتہان از هر دس سخن میرفت پس مقتضای کُل امر مرہون باوقا تھا سخن این قصیدہ در میان آمد بزبان صداقت
 تو امان جاری شد کہ همچنین قصیدہ در گلستان مسرت بنظر انورش رسیدہ فرمان واجب الاذعان جاری شد
 کہ از کتابخانہ علی رضا آباد کہ مرکز علاقہ اش و از مصنفات دارالحکومت لاہور است بطلبند و شخص نمایند و ببینند کہ
 کہ ہمان قصیدہ است یا دیگر مثال را امثال نمودند و در عرض چند روز گلستان مسرت نویستہ آورد کہ حال ہاں
 قصیدہ بود و بر حاشیہ اش این عبارت نوشتہ بودند۔

۲۔ حدیقہ چہارم گلستان مسرت بر حاشیہ بدانکہ این قصیدہ یکصد و پنجاہ و چند بیت دارد و با صنعتہا کے کشیرہ
 چنانچہ پنجاہ و نہ بیت مستخرجہ ازان در اوزان مختلفہ محموی بر یکصد و بست صنعت جلی و دو صد و ہشتاد و یک
 صنعت تخی است و شش مصرعہ بدو اثرستہ کہ اوزان نوزدہ گانہ بخور باشد نیز در ان مندرج است علاوہ آن
 از حروف اول ابیات قصیدہ قطعہ سبیتی مع آئین در بحر مل مثنی و از حروف حشو مصابیح اولی قطعہ ہشت سبیتی
 در بحر خفیف مجنون سبع و مخذوف در صنعت قرن الحذف یعنی خالی از الف برمی آید و از حروف حشو مصابیح
 ثانیہ قطعہ ہفت سبیتی در بحر مل سدس مجنون در صنعت تعطیل برمی آید ۱۲

۳۔ پس ز آمد از چہار ماہ در نقل و تسوید و تشریح آن بنوعیکہ مناسب حالش بود منصرف شد و جملہ صنایع و بدایع
 لفظی و معنوی و امثلہ عروض و قافیہ را بہیج خاص مرغوب و نہایت ایجاد و اختصار خوش اسلوب کہ در آن ہر آنچه
 آشکارا و نہان بود در روشنائی آورد و دم و بخوف تطویل از تعریفات رسمی و اصطلاحات عامہ الورد و صرف نظر
 کردم اگر بیشتر ازین مطلوب باشد بکتب معنی و بیان و علم عروض و قافیہ رجوع نمایند۔

۴۔ چون این نسخہ گلستان مسرت مذکورہ و دیگرے از ابن الخالہ یعنی خان صاحب دیوان سید علی احمد صاحب
 دستہ دیگرے کہ از مرزا غلام حیدر صاحب تاجر کتب بدست آمدہ بود و چہارم در ماہ رجب المرجب ۱۳۳۳ھ نسخہ
 ازین قصیدہ مطبوعہ ممبئی کارخانہ محمدی باہتمام میرزا محمد شیرازی تاجر کتب از کبیل پور بہستیاری جعفری صاحب
 حاصل شد ہمہ شان خالی از اغلاط نبود و درین آخر قریب بچہل و پنجاہ بیت ناقص بود و بسیار غلط و مسخ۔

۵ - پس چون تدوین و تصحیح و تشریح این قصیدہ بے دستیاری

جناب خال ذوی الاجال معظم و منعم حضرت سید مرتضیٰ جعفری صاحب التخلّص بہ بیدار ابن سید کرامت علی صاحب
مرحوم متخلّص بہ ہشیار۔

و آئمہ عزیز بائیں سید محمد علی جعفری صاحب ایم لے فیلو پنجاب یونیورسٹی ابن سید مرتضیٰ صاحب مدوح

و خال ذوالجہد و الاحرام جناب سید عابد رضا صاحب ابن سید تراب علی صاحب ڈپٹی کلکٹر مرحوم در حین امکان توانستم
آورد۔

و نمیتوانم کہ شکریہ کا تبش سید نور الحسن صاحب مالک مطبع نور المطابع لکھنؤ فراموش کنم لهذا اشخاص تشکر و اتمنان
علی قدر مرا تبہم بکمال ادب تقدیم نموده امید قبولیت دارم و از خوانندگان و مطالعہ کنندگان رجاء کہ اگر در تشریح این قصیدہ
نستے رفتہ باشد بہر کم استعدادی این عاجز معمول نموده اصلاح مناسب فرمایند تا غرض مصنف بسرورش بحصول پیوندد
المرقوم بمقام لاہور بتاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۳۹۱ء مطابق دوم رجب المرجب ۱۳۳۲ھ بنوی علی صاحبہا آلاف التحیّات والصلوٰۃ۔

حقیر کونین سید عبداللہ رضوی

لله الحمد بالآله والشكر لله تعالى

باید دانست که تصدیق اول این قصیده بدست این سید محمد باقر در سال ۱۱۳۲ هجری سرانجام یافته بود و در سال ۱۱۳۵ هجری بمراد طباعت بر کاغذ ابرو داده و باقی
 مرسومه نوشته شد که قصای ایزدی غراسمه نخواست که طبع شود از این جهت در معرض التواء ماند و در سال ۱۱۴۲ هجری سفر انگلستان براه فرانسه بمکرم نور دیده
 ریاست چشم و چراغ امارت خلافت نوابان از جعفری پاشا سالانه خاندان قزلباش لاهور علی بنایب نواب بابا صاحب سلمه یعنی پدر پسر نواب
 شجاع علی خان قزلباش بن المرحوم نواب فتحعلی خان قزلباش بر علاقه رک که کعبه منصور و چشم بداند و دلش دور باد و لاله ریات شسته مرقوم و آیات نصرته
 مطبوعه لازم آمد و بعد از مراجعت از ان سفر و در روز ۱۲۲۵ هجری بمی حصول محبت و تندرستی سید شوکت حسین بی آس که آتش بجلا شد حاصل شد
 اتفاق سفر کثرت نظیر افتاد در عرض این سفر بعضی از کتبش به قیمتی تخمیناً از یکصد روپیه واصل مسوده قصیده بدایع الابحار مع سحر
 خواجه سلمان که از کتب تواریخ حج آوری دمدن کرده بودم و نیز قباچات و دستاویزات و سنن سر رشته تعلیم و دیگر کاغذات لافیه بنده باین لاهور
 راه پلندی دزدی از دزدان خط آهن در ر بودا که کسی آنها را باز پس نداد هیچ دارد و گیر نخواهم کرد بلکه ممنون احسانش تا بزیست خواهم بود و علی اتمی حال
 چون بقدر ایزدی حل ذکره آن نقل که سابقاً سید نور محمد مرحوم براس طبع بر کاغذ ابرو داده نوشته بود و انداز دست برد و قرائت بر چشم پیش بنده باقی ماند
 تا هم کار طباعتش بحال از قوه بفعل نیامد و در معرض التواء و تعویق ماند پس فعلاً در سال ۱۱۳۲ هجری بمقریب مرض فرزند لافیه سید حسین جعفری سلمه شد
 تعالی که خدایش زود از مرض یزدی شفای کلی عطا فرماید کذا هم در لاهور افتاد و سید محمد جعفری آیم که فارسی شتی فاضل آیم او ایل بی ایس
 سی از کتابخانه کلیه پنجاب کتابه جدید التدریس جدید الطبع سربو شتمه احوال و آثار خواجه جمال الدین سلمان ساوجب رحمة الله علیه
 که از سال ۱۱۳۲ هجری تا لیفات یاسمی که ناشرش محمد رمضان صاحب کتابخانه شرق و اقمه خیابان لاله زار در دار السلطنت طهران ولایت ایران مطبوع
 مطبع کل قشون می باشد برای ولتکی و مطالع من سبب بضاعت آورده بود و نگاه کردم و از ان کتاب باقیات سات لافیه در حالات خواجه سلمان کمال بجا
 و اختصار اخذ کردم که آنچه من خواستم مطالب بهتر از ان از دسترس من کم مایه بیرون بود و اندک بار ذکر و رصد و طبع آن قصیده برآمده ام و کمهت چست بستم
 که انشا الله العزیز این کار را با تمام خواهم رسانید پس اولاً بدست خودم نقل برداشته و ثانیاً با عانت سید محمد جعفری سلمه عکسش را گرفت ام
 و بعد از تحریر ابرو داده مذکور صفحات نهم و دوازدهم را بر شک طبع ملحق ساختیم لکن بسبب دیربکی هفده سال آن سنگ نقش حروفش را پذیرفت
 و آن دو صفحه ضایع شد و مقدمه مختصر و دیباچه قصیده که همانا نوشته خواجه سلمان معلوم میشود مع متن قصیده و حالات خواجه مع بعضی
 از کلامش و اشارات مشعر فن معنی و بیان و صنایع و بدایع و عروض و قافیه می نویسم تا خوانندگان اگر خواهند بآن رجوع نمایند و استفاد
 کنند و این ناکاره را بدعای خیر یاد فرمایند ۱۲

سید عبداللہ رضوی النسب جعفری المذہب

قدیم مدرس فارسی آکره کلج و متحن الہ آباد دیوبند شتی

متوطن شاه کنج آکره دیکم فروری ۱۳۳۵ هجری مطابق

پنجم شوال المکرم ۱۳۳۵ هجری

فرستادہ: حالا این بجز مرحوم تاریخ بسیم ماہ ۱۳۳۲ هجری بمحررت ایزدی بدست

بکجه کلاجه

قصیده ایست مصنوع

در مع خواجه غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید سلطان آذربایجان
که در ایران بست و یکم ماه رمضان ۷۳۶ هجری کشته شد

منصفیات

خواجه جمال الدین سلمان سادجی رحمة الله علیه

مرتبه سید عبداللہ رضوی ساکن شاه گنج اکره

در مطبع نامی شمسی لیس آکره حلیه طبع پوشیده

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچہ

بعد از حمد و سپاس بقیاس مرخداى را که بر وحدانیّتش جمیع کائنات علاحدہ شاہد حال آمد۔ شعر
فنی کل شیء لہ آیتہ ۛ دلیل علی اتّہ واحد و تحیات و صلوات بر روضہ طیبہ سیدی کہ وجودش فرست
جریدہ کائنات و بیت القصیدہ نظم موجودات و براہیت و اصحابش کہ ہادی دین و مبین یقینند اما بعد این قصیدہ
ایست شامل بدائع و صنائع بیان و اصل بخور و فراحتات و نشعبات آشنخان کہ شست و پنج بحر و قریب صد و ست
صفت و دوازستہ کہ اوزان شانزدہ گانہ است و تفلیک بخور ازان معلوم کرد و در آن مندرج است موثّق بقطرہ حید
مصنوع کہ بمن دولت حضرت رفیع و سدّہ منبع مخدوم اہل عالم سلطان الوزر ارفی الائم غیاث الدینا و الدین عون الخلق
و منیث المسلمین محمد رضا عفت اللہ جلّالہ بالتامید و تدعصرہ بالتأبید ذہن خادم کترین بندگان سلمان بن محمد السّاوی
ابداع کردہ است اگرچہ قصیدہ ۛ انّ مدحت محمد اَبمقالتی ۛ لکن مدحت مقالتی بحمد بر آن صادق
است امید کہ در آن حضرت بسبح رضا صفا افتد انشا اللہ تعالیٰ۔

رم

ی

بر

د

و

ر

ش

ی

د

ا

ی

ه

خ

و

ر

ش

ی

د

اگر چه مهر جالت کمر است مهر وفا

و لیک درد فراق است مراست درد خار

یکی ز راه وفا می هند طرب در دل

یکی ز میل جفا می هند غم و تیمار

مهر جالت مراست مهر وفاست مهر

درد فراق مراست درد جفاست درد

همین که بر کل رویت بنفشه سر نهاد

چو سوسن آتش کل برت آب بهار

خمشیده باز حالت کلامه را بر کل

ازان شده است زبان لال لاله در گفتار

بر کل نهاد باز جالت کلامه را

چو سوسن ازان شده است زبان لال لاله را

و گر چه هست کلمت را چون هزار هزار

مرا بدست نیاید چو تو نیکار نیکار

ردان چو سر و سرایانکاری و زیند

هزار سر و نیکاری یکی بچون تو نیکار

و گر چه هست کلمت را چون هزار هزار

مرا بدست نیاید چو تو نیکار نیکار

شکوه رخ تو یا بدیده طرف چمن

شد از حیای تو اش از شکوه جان بار

یقین که کل صفت حسن روی تو بنمید

که عرض عارض او شد بیاد در بازار

و دید ما من از شوق تو قباچه از آنکه

دلالت رخ تو یاس من پیش دیدار

تا بدیده طرف چمن حسن روی یا منش

از حیای عارض او شد دلالت یاس منش

کتاب در بیان عشق و محبت

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

این بیت در وصف مهر جالت است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است
و لیک درد فراق است مراست درد خار
یعنی درد فراق را که در دل است

نمانده از تب عشق تو در تنم تاب ۱۸ ز بس که تاب غمگیت کرد و بدلم آزار
وزان چو بوی میان تو شد زار ۱۹ وزین چو چشم سیاه تو تنگ شد دل زار
از تب عشق تو تنم شد زار
تاب غمت کرد و دلم تنگ و تار
رخ دلم اجل از آنکه غم انداید ۲۰ کل دل من سر بهوایت آورد بار
عذار چون گشت اسیر تو آورد از جیب ۲۱ درخت کل پس از آن بر نیار و در خرد
اجل از آنکه من کل بر آورد
کل من سر بهوایت در آورد
آیا به لعل نهان کرده تو لعلی شایب ۲۲ و یا بچهره عیان کرده صورت فرخار
لبت یانه که با قوت در نشان آید ۲۳ که در حمایت تو لوی تر گرفته چو آرم
مدار بسته بیا قوت لب دهان شکر ۲۴ مدار رنج به بقدر کهر میان زار
نهان کرده بیا قوت لب دهان
عیان کرده بقدر کهر میان
سر آنجد تا خیال خال تو کرد ۲۵ چو حال زلف پریشان تو پریشان
ترا چه سود که من در آرم از هوای غمگیت ۲۶ هزار گونه خیال تو داری ام غمخوار
بآنجد تا خیال خال تو داریم
حال پریشان تو از خیال تو داریم

باری
نی
کل
ب
نش
ش
تعب
بدل
دوم

مکان بخت بد دل دوم

چون از این بخت بد دل دوم

کلمه جوته و از اسلام

ساره چون نه روی تو نیست تابنده ۲۴ حقیق چون لب لعل تو نیست کوهر بار ک
ازین غمت که اختر نماید الاشب ۲۸ دزین حیات که پاکیزه کوهر آید خواهد
یقین که باشد بارویت اختر آخر کور ۲۹ یقین که باشد باصل تو کوهر عار د
چو روی تو تابنده اختر نباشد در صفت جمع مراد و موزان
چو لعل تو پاکیزه کوهر نباشد در صفت جمع مراد و موزان
همی کشی ز لب جام می عقیق به لعل ۳۰ و یک چشمم از آن غم شد ست کوهر بار م
چو باده روز و شبان بالود طرب است ۳۱ مرهمی رسد از رشک جان لب ببار د
جام می روز و شب بالبت در طرب در صفت تک و جمع مراد و موزان
لیک از آن غم مرا میرسد جان لب لب در صفت تک و جمع مراد و موزان
از آن لبان ثوابت نهاد و چشم منست ۳۲ چو شب زهره تو حامل کوکب سیار
همین که کوش تو حامی تو تو آید گفت ۳۳ فلک که ماه در آورده زهره را بکنار د
توئی که انخط تو مرکز است بر لاله ۳۴ بگرد ماه تو باشد ز خط هاله عیار
لب تو حامی تو تو خط تو مرکز لاله در صفت اصل با موزان و موزان
شب تو حامل کوکب مه تو با خط هاله در صفت اصل با موزان و موزان



معد

دارم سودا دارم سودا

زبان
و
و
و

معد
و
و
و

نایب مطلق بود که در این
اوقاف و املاک و اراضی
بعضی متوفین بعضی کوف
و بعضی از بعضی کف و
و بعضی از بعضی کف و
و بعضی از بعضی کف و

در ای تو لوی تو صیت چون بدید آن لب زده ریافت بلا لای تو بس استشهاد ۳۵

باب تو لوی تو لعل تو پیچ تو لود لعل ۳۶ بچشم میچ کنی در نیاید الا غوار ۳۷

رخت که لاله رستبل نهاد بر لاله لب تو لوی لاله گرفت در زنهار ۳۸

چو دید آن تو لود لعل تو لا بر لاله لب تو لوی لاله ۳۹

عجب که باد صبا چون که شست زلف تو ۴۰ ز تیر غمزه تو خواست چرخ و نه زنهار ۴۱

اگر کان دوا بروت بر کشاید تیر ۴۲ یقین که بانگ پازده بر آید از سوزان ۴۳

صبا چون شست زلفت بر کشاید ۴۴ ز تیر سپرخ بانگ زده بر آید ۴۵

تغای بت نکند در دل آذر آید ۴۶ کشیده دایره بر نقش کانی از زنگار ۴۷

منم ز عشق تو سودا زده و لای چو نقطه ۴۸ بگردم که خط تو گشته چون پرکار ۴۹

مراسم آن رخ تو آید می دل ۵۰ که خط گشته از آن زنده شد چو شمع از نار ۵۱

مرا و نیت تو بشکن جعد کجوت ۵۲ چه شکل از کشید دل بدو شکفت و دار ۵۳

هنوز کلک قضا هیچ نقش بر رخ دور ۵۴ بشکل خنجر غنبر و شست تکرده نیکار ۵۵

اسی در دل آذر زده از رخ آذر ۵۶

مانی بر مرکز خط تو چپا که ۵۷

غیر شکن جعد کجوت کلک قضا ۵۸

شکل بکشید بشکل خنجر ۵۹

ردی

تو

پا

شست

ش

ل

م

م

م

ه

شماره اول کتاب

شکست

پیش غم

دفع خار
دوی خار

مطلوب طالع او در کرم

کتاب فسرده

آتشین

فسرده

د ۱ است پیش تب غم عشقت ۲۵ خورف تو پیش است من شکست بار
 ب پیش تب تن سیم سخته لعل است ۲۶ به عشق تو تن سستم شکست و فکار

ست پیش تب تن است

به پیش تب تن است شکست

سیت پیش تب تن است

پیش تب تن است شکست

این بیت در صفت اشتیاق و مراعات و استخوان و جگر خط
 و استخوان و استخوان و جگر خط و استخوان و جگر خط

۱ آیا بهار تا چون رسید فصل بهار ۲۷ پاکه وقت نشاط می است و فصل بهار
 د دیدم لعل و شد چون بهار صحن بهار ۲۸ تو نیز آب زان را خزان خزان بهار

ه مای روی تو دار و بهار فصل چمن ۲۹ چنان بچشم که صفا با به از رخ تو بهار
 س سواد سنبل زلف از سمن افکن تا ۳۰ رخ سمن شود از طشت تو چون نیل

چو رسید فصل بهار شد چو بهار چین چین از سمن
 نبش آب زان خزان بهار چین چین از سمن

ت تو نیز دراج چو گل که ده ای سانی ۳۱ در آن کلاب فشرده که هست آفتاب
 خ آراب رخ رخیت در چنین فصلی ۳۲ بر نیز اشک غناب آب آتش زخم آرم

ازان تحقیق چو گل که در سمن افکن ۳۳ که میکنیم تیر دامن چو گل اقرار
 کل برک تر اے سانی در برک سمن افکن

در آب فشرده بریز آن آتش تیر دامن
 در آب فشرده بریز آن آتش تیر دامن

ل
ت

د
د
ه
س

م

ک

خ

ا

ب

ج

د

ت	ت	ترا ب را نصیبت نصاری ظاهر ۵۴ زمانه را از زمین شد طراوتی دیدار	ط
د	د	مدام چو می دما دم عقیق روح افزا ۵۵ که کرد کل چو رخ حور عالم اذ انوار	د
ع	ع	حد و باغ در روح می ده از بوی ۵۶ اگر چو حور دهر روی کل شگفت کردار	م
ک	ک	صبا شد چو دم روح اگر روح دهد بوی	د
م	م	زمین شد چو رخ حور اگر حور دهد روی	د
ت	ت	کنون که لاله سیراب گشت بر گه و ۵۷ بر آشی چو خند و شمع و مشک بخار	د
د	د	مده زوشت چون لاله آتشین ساغر ۵۸ که شرط نیست در بزم گل چمن ایشیا	م
ع	ع	تو عین لاله زنگ آتشی فروخته ۵۹ و که نه خسته شمع سوخته پندار	د
د	د	لاله سیراب چون آتش زنگ افروخته	د
ت	ت	راست چون شمعیت در بزم چمن سوخته	د
د	د	دگر چو خنجره دل تنگ چون ایبارت ۶۰ همان ولی سخن کی بود چو پسته بار	س
ت	ت	دهان غنچه اگر چند چون دهان می ۶۱ دین و یک سخن می بود ز حد بسیار	د
ت	ت	اکلبان سخن بر دهن فشانده ۶۲ دهان غنچه کند لعل بر چمن ایشیا	ک
ت	ت	غنچه تنگ را نگر چون دهن سخن بران	د
ت	ت	نه سخن بود درین یک سخن بود دران	د

ز

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ت

ع

د

ت

د

ت

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ع

د

ت

د

ت

د

ی دم

ل

ک

ل

س

ب

ج

ی د عاشق او کر منم چرخ غنچه ۶۳ اسیر کشته او کر منم چرخ گلزار

د لنگ و از غناید دریده سپهر ۶۲ چو جام لاله بود پر خون تیش همواره

عاشق او کر منم چرخ غنچه دریده سپهر
کشته او کر منم چرخ لاله بود پر خون تن

شال شاخ شکوفه بوستان کوئی ۶۵ که آسمان برین بر چو بزم کرده شمار

لغای بستان چون آسمان شیدا اکنون ۶۶ عشق بوسه ستانی خوش آید از دلدار

بوستان چون آسمان شد
آسمان چون بوستان شد

کجا ز باد سحر آتشین کی افروخت ۶۷ یبرو خاک چمن آب آینه عطار

تبارک الله ازین نقش در چمن افتاد ۶۸ که ساخت صورت فردوس برین دلاکم

از باد سحر آتش کل در چمن افتاد
خاک چمن آب رخ فردوس برین داد

چمن صبح کش از باد باد دل تازه ۶۹ کشید بر خد کل غازه و کشاد غلله

صبا کش باد دل تازه
کشید بر خد کل غازه

نجوم

کشته کن

همه جای در دورداد

خاک چمن آب رخ فردوس برین داد

این بیت در صفت خوش طبع و

نوشته بود که کتب

آسمان

روانی

مگر که باد جهان می وزد چنان بر جو ۱۰ که آب روح نباتی نمی دهد آزار ۵
 دیم سیم بهاری که می روی چون عمر ۱۱ چو عمر ضد قرار می از آنت نیست ار ۵

بنائی

باد جانے جان بهاری ۱۰
 آب روانے ضد قرار می ۱۱
 باد جَنائی جَان بَهَارِی ۱۰
 آب دُرَوانی صَدِّ قَرَارِی ۱۱

آب دُرَوانی صَدِّ قَرَارِی
 هلاک شد دل من سیاه شد کل رود و شوبن
 باز گشت سختی من باز داشت آن معشوق قرار

خدا

رفیق خوش بود اکنون خصوص جاریه ۱۲ که در صفای رخ او عیان شود اسرار ۵
 نگاری سیم ذوق لبی که عکس لبش ۱۳ ز جام چشم زجاجی من فکند عجب ۱
 کربت هوای نشاط است سومی صحرای ۱۴ ز باد آب عنب خواه در بر موسیقار ۵

باجاریه سیم ذوق رو سوت صحرای
 در جام زجاجی فکند آب عنب ۱۳

یقین که جنک کر آری چنک نامی لعل ۱۵ بر آوری زین چنک تا فلک پیکار ۵
 نوای عیش تو چنک آویم می کلرنگ ۱۶ طرب کنان و در چنک چ باد کسار ۵

جنک آری چنک بامی کلرنگ
 آری ز چنک طرب از چنک ۱۶

می گبار

ش

نیش

د

نچین

ر

زار از

دسان

ب	تیمایابی ازین دهر عشرت آن وقتی	که در کشی رک چنگ بباله زار	در کشی رک چنگ بباله زار
ر	ره نوازی دل افروز با نواست هزار	نه راست آید اگر بر کشی نواست هزار	در کشی رک چنگ بباله زار
ن	نظاره قد و بالای سر و نشان کن	که چون ز قامت تو کار و دست تا بهنجار	در کشی رک چنگ بباله زار
ک	کجا که دارد در سایه قد تو خواب	که منتش هم از آن رو گرفت بالا کار	در کشی رک چنگ بباله زار
ی	یقین که خرم و شاد آن فصل خن	که با تو بار خور و جام باده بی اختیار	در کشی رک چنگ بباله زار
ن	نسیم دار بخت در میان تنزه باغ	کشد و ساغر رخشان شرابش کو	در کشی رک چنگ بباله زار
خ	خوش تفرج بستان کنون که عود و سرور	شدند مهر و خرامان به باغ بی رفتار	در کشی رک چنگ بباله زار
ا	اگر نه باد بهار است روح بخش چرا	پذیرد از اثر او چمن ز جهان آمار	در کشی رک چنگ بباله زار
ت	تشبیه است هواست نسیم را به پیر	کر که کرد رخسار کے زبانی خواجہ گزار	در کشی رک چنگ بباله زار
م	معین ملک است یار و بخت جوان	وزیر است سخن عادل فلک مقدر	در کشی رک چنگ بباله زار
	باد بهار است یا نسیم سیر است	یا اثر از کرد خاک پای وزیر است	در کشی رک چنگ بباله زار

هم در نوازی دل افروز و دودام

کریم

در کشی رک چنگ بباله زار

در کشی رک چنگ بباله زار

در کشی رک چنگ بباله زار

در کشی رک چنگ بباله زار

ت	تونی که تا علم و تیغ زیر دست تواند	۸۷ همیشه دولت دین است منتظر	ی دل
م	مقابلان تر روی بر فرد دکلک	۸۸ چو گردن و سر خم تو بر فراز دوا	د
ه	همی بر در زلفای تو چشم دولت نور	۸۹ همی دهد ز عطای تو باغ دانش بار	د
ر	روان کنی ز سواد قلم نوال سحاب	۹۰ عیان کنی ز سحاب کرم خراج بجار	ر
م	مست کشته ز زاریت منیر گردون	۹۱ کل است کشته ز خلقت نصیر و کلار	د
خ	نخی برده ز ذوق سخن تو آب شکر	۹۲ نهی بسته ز عقد کرم تو دست بکار	ا
ل	لطف سخنت شکست می شکرتش	۹۳ لهابت سخنت کوه کاه و حکیم کسار	م
د	دگر کس کانت دست در پاشت	۹۴ از آنکه مرد بین تو نیست کان بهر	ک
ب	بجو عدل تو باشد کرم متفرق	۹۵ بطفت بدیل تو دار در زمانه منتظر	را
	مرک کان است دست تو بکرم		
	مرد تو نیست کان به بدیل درم		

کتاب

کوار در همه عالم اصحاب

تونی که تا علم و تیغ زیر دست تواند
مقابلان تر روی بر فرد دکلک
همی بر در زلفای تو چشم دولت نور
روان کنی ز سواد قلم نوال سحاب
مست کشته ز زاریت منیر گردون
نخی برده ز ذوق سخن تو آب شکر
لطف سخنت شکست می شکرتش
دگر کس کانت دست در پاشت
بجو عدل تو باشد کرم متفرق
مرک کان است دست تو بکرم
مرد تو نیست کان به بدیل درم

تل

یال

هرج

د

ر

ک

ن ق و

م

ع

از همه درخ و سدل است و دین

باز است

ن غ

۱. امور رای تو بار صواب و در دوران ۹۶ فتح تو حقیقت خود در او قرار
 ۲. دبا اسیر دهانی تو شد ز محض و داد ۹۷ فلک نصیبت تو فیض مرا و کرد او خوار
 ۳. رانگ تو بار صواب داد تو محض و داد ۹۸ رکاب ابلق شوخت شوکران ز وقار
 ۴. همنز رکاب تو صادر شود چو فکر از قلب ۹۹ کسی نیار دامن روی بر بنهر انکار
 ۵. سران بر گیر کند قهر تو باستعلا ۱۰۰ زبان بکند لطف تو با استغفار
 ۶. غنمی ستم که با کار ملک و دین باشد ۱۰۱ چو عدل که نه پایداری نمی شود معمار
 ۷. آن کند قهر تو با ظلم که با کل دے ۱۰۲ بنخت در خوئی زنجیر زنجیر زنجیر
 ۸. آن کند لطف تو با عدل که با تن دے ۱۰۳ کشتی همیشه به پیش یلان کبیر و دیوار
 ۹. زین جیشی پشت جیشی زین زین ۱۰۴ زین جیشی پشت جیشی زین زین
 ۱۰. بنخت تختی تخت جیشی زین زین ۱۰۵ بنخت تختی تخت جیشی زین زین

از تویی چون حاتم و باد

نی

د

س

ت

کی

ر

د

ولت

د

ین

غ

ر

ا

ر

م

ن

ش

د

ر

ا

غریب کشته با حسان چون تویی حاتم

رفیع کشته رفعت تویی که بانگ زند

اگر خاک سپردی ز بخل قانون مال

باز حسان تویی حاتم برفت تویی کسری
بفرمان تویی آصف بفرمان تویی عیسی

از بیدار دست دارد سحاب مایه جود

مگر چاره ز جود تو مایه دارد و برک

نه صبح چون اثر نور رای تست یقین

شبیه تو نبود آفتاب نیز از ان

وجود کلک گفت تو که منبع کرم اند

روا بود که ز بیخ و کان سماحت تو

اگر به خرج کند بر سبیل استغنا

کلک گفت که منبع ابر سماحت است

آلت ای خضر این عین احسان است

همیشه بنده فرمان تو صغار و کبار

ساده صفت با نیت پر مهر اسوار

کنون تویی که چو سیاهی کنی ایشار

ازان بکشد داور چین در شهوار

که سایه بر سر کلین فلک دست چار

ابر دارد ز جود تو مایه

ازان بکشد بر چین سایه

که این کمان ز خطا آید از کرم اطهار

که این از خطا آید آن از صواب

که این است کماهی روی استخار

خارج ماضی این بهر انگار

که عین راحت خلق است جوی قمار

کلک گفت که منبع ابر سماحت است

آلت ای خضر این عین احسان است

مندی تویی بفرمان آصف تویی بفرمان عیسی

شما کسری تویی برفت حاتم تویی با حسان

اگر اندک از کمال

در خضرشال بهشت غیر استخار

ت	زبان علم و بیان و کلاست افکنده	۱۲۲	بیک ده اسم جبریز جبرده اشعار	م
ل	لب و دوات زبان سلم ترا گفته	۱۲۵	تو در سخن دوم خط استخضار	ل
ن	ندیم بزم تو که عرض نشای کردی	۱۲۶	در ای سیم بدی بالشی الایکار	ن
ا	اگر تو قسم دو کس کرده و در سیم نگو	۱۲۷	چنانکه مال ولی را و خصم را دم مار	ا
م	مدام گوش نمی آید این دو را و گوش	۱۲۸	بگوش مال عدد و نوازش ابرار	م
د	دولایت یم و کان چو کف کافی تو	۱۲۹	چنان کند که بر آرد ز جان هر دو مدار	د
ه	هل بیت جهان را درین قبیل جان	۱۳۰	همی دهد تو زمین زمانه از اغوار	ه
ل	لیم و میک بی حال سکان نبرد	۱۳۱	تویی سوال دپی صدر هزار کان یکبار	ل
ن	نمایم که در این صفت چه درین		جان کنده جوی دهدین بدید هزار کان	ن
ت	تو ای ابر کف لطف تو طبع چه هر	۱۳۲	همی کند ز سر خار با سمن اظهار	ت
ا	اگر چو خلق تو باشد دم نسیم و صبا	۱۳۳	بپیل طبع کند خاک در زمین بهار	ا
ت	تو ای ابر کف لطف تو طبع چه هر		ای کند خار سمن میکند خاک در دم	ت

ب	بود در صورت اقبال شرع احمد از آنکه ۱۳۲ زمانه واد بود فتح سپاهانه کرد	ب	بود در صورت اقبال شرع احمد از آنکه ۱۳۲ زمانه واد بود فتح سپاهانه کرد
غ	غلام نام ترا بر حسین کشد که کند ۱۳۵ فلک نبت کلام توزیب لیل و نهار که	غ	غلام نام ترا بر حسین کشد که کند ۱۳۵ فلک نبت کلام توزیب لیل و نهار که
ی	یمن به چیت فلک را بدست خواجه که کند ۱۳۶ زور و کرم او بر دهنمیشد	ی	یمن به چیت فلک را بدست خواجه که کند ۱۳۶ زور و کرم او بر دهنمیشد
ا	اگر زمانه پادشاه را شمار کند ۱۳۷ زورم زدن ترند دم ولی پادشاه	ا	اگر زمانه پادشاه را شمار کند ۱۳۷ زورم زدن ترند دم ولی پادشاه
ث	ثبات قدرش است آنکه ماه ابر حرج ۱۳۸ کشته میشود از موکش مدام مدار	ث	ثبات قدرش است آنکه ماه ابر حرج ۱۳۸ کشته میشود از موکش مدام مدار
د	دلم بنام تو آورده بر زمانه شرف ۱۴۱ چه باشد اگر فکری دیده بر دل نیاید	د	دلم بنام تو آورده بر زمانه شرف ۱۴۱ چه باشد اگر فکری دیده بر دل نیاید
ل	لوا به جاه ترا دوست هر که برگیرد ۱۴۰ چو ماه شایدا که چوید از هوا مضمار	ل	لوا به جاه ترا دوست هر که برگیرد ۱۴۰ چو ماه شایدا که چوید از هوا مضمار
و	و یقین مرا اگر آید بر تو رعایت تو ۱۴۲ خنایا باشد و دولت بناتم مختار	و	و یقین مرا اگر آید بر تو رعایت تو ۱۴۲ خنایا باشد و دولت بناتم مختار
ن	نه چون منی سخن در جسمم تو آید بود ۱۴۳ نه در عرب که بیاید کنون هیچ دیار	ن	نه چون منی سخن در جسمم تو آید بود ۱۴۳ نه در عرب که بیاید کنون هیچ دیار

مر اگر تو رغبت نباشد عجب باشد

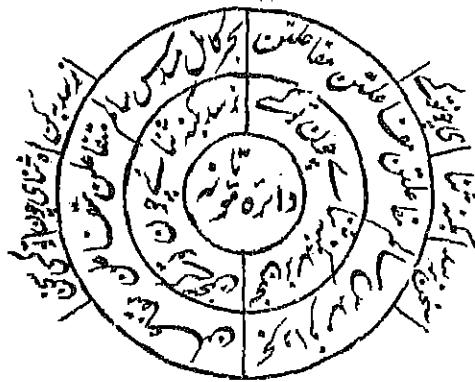
این مصرع در دوازده
بسیر خوانده می شود
در اول و بیست و نهم



مر سخن زسد در بیان بکنه شتات ۱۳۲ شتای چون تو کسی بر ترا مد از تذکار س

سخن زسد بکنه شتای چون تو کسی

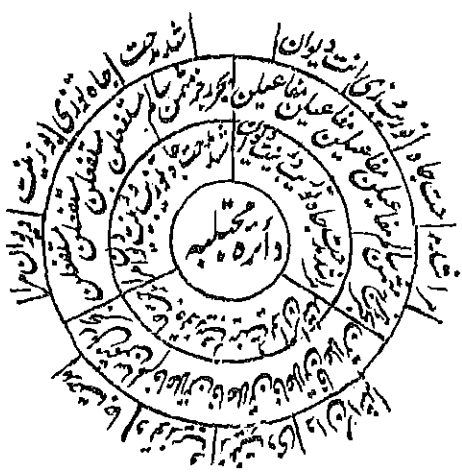
این مصرع در دوازده
بسیر خوانده می شود
در اول و بیست و نهم



حواله طبع مر شد مدح تو که جاه ۱۳۵ تو زیب و زینت دیوان سگلی از اخبار ک

مر شد مدح جاه تو زیب و زینت دیوان

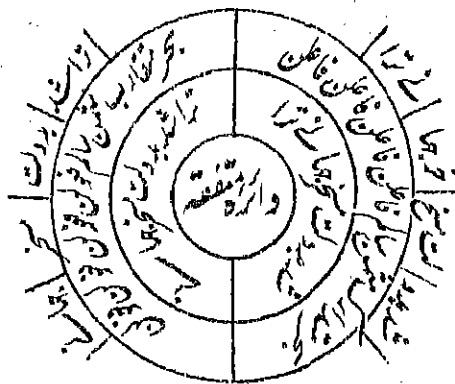
این مصرع در دوازده
بسیر خوانده می شود
در اول و بیست و نهم



سرت

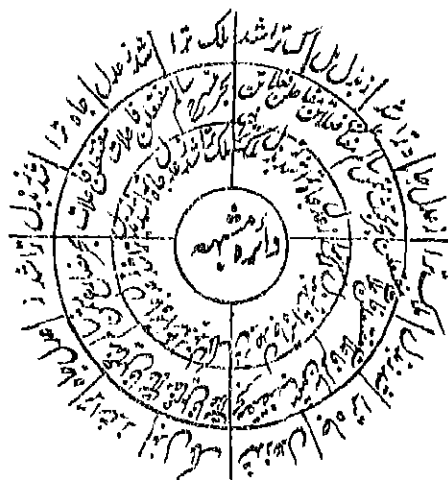
م

معین طبع تراشد سپهر باد دولت ۱۳۶ مسخر است جهانی تر با استحضار
 تراشد بد دلت مسخر جهانی
 این تصویر در دوا
 در دوا در دوا
 در دوا در دوا



د

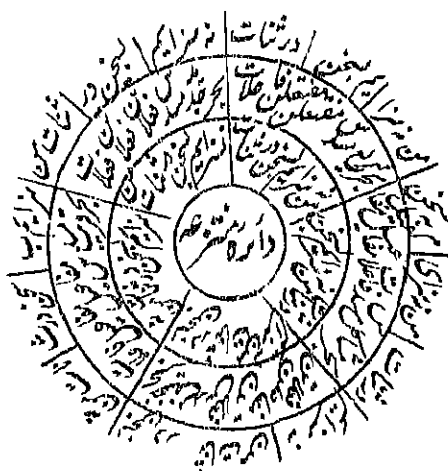
در آن که ملک تراشد ز عدل جاه چشک ۱۳۷ تراشد چو تو داری زبیل استکبار
 ملک تراشد ز عدل جاه تراشد زبیل
 این تصویر در دوا
 در دوا در دوا
 در دوا در دوا



خ د

ب

بد آنکه من نه سزایم بدین سخن گوئی ۱۳۸ و یک درس شنای تو میکنم تکرار
 من نه سزایم بدین سخن در شنات
 این تصویر در دوا
 در دوا در دوا
 در دوا در دوا



سراییم
 کرده ام

ر

ش

ر

م

ت

م

ا

م

ی

ن

اشارتی ست بدانی مراد وقت سخن

دنی نباشم اگر بهتر از زمانه شوم

دست زایل سخن گفت کس چنین مپی

تو که میگوئی که در وقت سخن باشم ترا از ایل بیت

همیشه پاک بود سایه زمین ممدود

سواد چرخ شب از ظل آن شود چون قیر

تو که مکاری و باشی هم انیت فرمانبر

تا که زمین را قرار باشد

تا ملک جهان را مدار باشد

انامل تو که شاد است دهر از و بادا

مدام باد بفرمان رای تو گردون

یم از سحاب و لطف لبته از گوهر

نموده خدمت تو دهر زمین از صدق

کشاده باد گردون به بسته دهر زمین

کشاده دست حکمت به بسته پای دشمن

چون بدحت مدح تو گفت ام شعار

بقول سلمان کن شد سلیم از عوار

ندام از قلم و ایل بیت و شعر شعار

شاید از وقت سخن باشم ترا از ایل بیت

مدام پاکه بماند فلک بر دوار

چنانکه چهره صبح کنیز از آن چو قمار

تو نمانداری و باشی هانت خدمتگار

تا که زمین را قرار باشد

تا ملک جهان را مدار باشد

در ملک دزدی کشاده بر دوار

بدست حکم تو آسان شده همه دشوار

که از برای گفت لعل لبته بهر آجوار

بسوده غیرت تو پای دشمن از شمار

کشاده باد گردون به بسته دهر زمین

کشاده دست حکمت به بسته پای دشمن

علم او عالم دل را محرم

بدله

قطعه موش مستخرج از حروف سر بهر بیت

مع آمین

صاحبان سایه خورشید نور عالم است سایه جاده تو بر عالم مژده بادوست
خاتم حکم تو دار و ملک جم در ملکین بر ملکین خاتمت هر مخلد بادوست
هر عنوان ابدی را منشور ازل نام و القاب غیاث الدین محمد بادوست

آمین

قطعه مستخرج از حروف مصایع اولی

در صنعت ترک الف
یعنی تسنن الحزن

صفت صدر مسند دستور می برد زینت بهشت برین
میکند بخشش به بدل در دم همچو روی سپهر پشت زمین
شد ز روی تو پشت شرع قوی شد بدل تو جیل ملک متین
نفت تو دعوت پری و ملک لبقت سحره شور و سنین
هست در جنب بخشش تو قلیل هر چه در کنج و معدن و دفین
دست بهمت بدولت تو ز دم که توانی دستگیر دولت و دین
تو گرم در هنر دهی تشبیر تو گرم در سخن دهی ، تمکین

عادت

هنرم هست در خورشهرت

سخنم هست همواره تحسین

قطعه در صنعت غیر منقوطہ مستخرج از خوش مصایح ثانیہ

مالک ملک کرم سرور دہر	مالک راہ علامہ کرم
مالک حوتہ دار السلام	دار دم مور د آلام
مطلع طالع او محسب کرم	حارس درگہ او علم و حکم
ہم ہواے در اور روح ملوک	ہم دعائے دل او در و اہم
کار او در ہمہ عالم اصلاح	مہر او در ہمہ دہام
کتاب او حکم رسل را ہمراہ	دم او در ملک اہم

راے او راہ کرم را سالک

علم او عالم دل را محرم

تمت بالخیار

تمت بالخیار مقام نواب پلین لاہور تبارخ ۹ جون ۱۹۱۳ء یوم دوشنبہ مطابق ۳ رجب المرجب ۱۳۳۱ھ
 السید عبداللہ رضوی انسب جعفری المذہب ساکن شاہ گنج آگرہ اصل و مستط الراس سید پورہ ریاست
 بہت پورہ جاتے پرورش پر سردریاست مذکور مدرس سابق گورنمنٹ ہائی اسکول آگرہ و آگرہ کالج -

از کدام صاحب و بکجا و بچند این تفسیر گمبایه
از سید جعفر جعفری ۵۱۱۱ هجری ۱۱۱۱ هجری
قیمت در هند یک روپیه و در ایران شش تومان
علاوه محصول پست



یدائع البحار

این قصیده بدلیعه و منظومه فرمید

باستقبال و تمجید و اقتضای قصیده مصنوعه

سید ذوالفقار که در مدح وزیر پشردان شاه ایداع نموده بود

خواجده جمال الدین سلطان سادجی بصری ساکنی در سنائی خواجده غیاث الدین محمد وزیر پشردان

سلطان آذربایجان در ایران ساخته و کمال و دستگاه خود را که در علوم معنی و بیان بدیع و عروص

و قافیه داشته با حسن بجه بکار برده و وزیر مذکور که در آخرش کشته شد بجلدوی اینهمه

کنجکاوی و خون جگر نوشی و ثبوت تبحر و محنت شایسته صلحش هیچ نداده و در مثل

محمود غزنوی بیخبل مطعون اهل عالم ساخته هر چنانکه از وزیر پشردان

در قوت و شمت و جلالت نیالت بیشتر و بزر بود

و در میان اهل قلم و اهل علم آن زمان

ممتاز بشمار میرفت

و واضح و لایح یاد که این قصیده

در محضر نصاب تعلیم فارسی برائے آیم آبی آبی

و منشی فاضل و کامل و بیکر کامل و غیره در کلیه هائے هند و اروپا

و امریکه بپاشا السید عبداللہ صوفی

العجب ثم العجب که محمد علی خان خورشید قلم که سر آمد کتابخانه

بپاشا هند در عرض دو ماه در دست آورد

از کتابت و تصحیف قلم شد

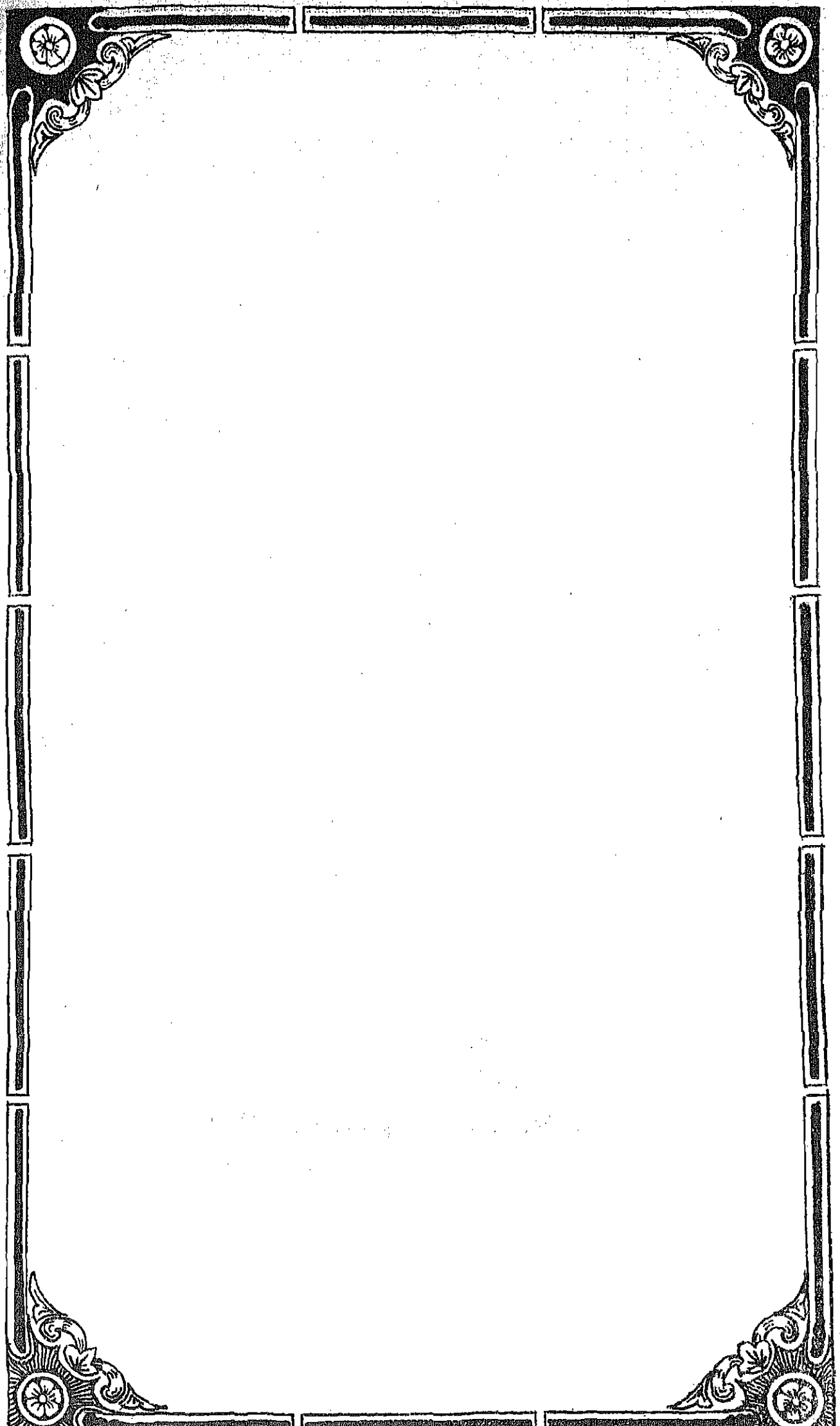
در ۱۳۵۵ هجری

مطابق

۱۹۳۳

مطبوع

گردید



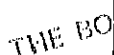
مطبوعه مرتبه اول ۱۹۳۲ء

تعداد پانصد

CALL No. { C 190 ACC. NO. 192

AUTHOR

TITLE البحر الأحمر البحار



R U L E S :—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

